

واگیر و سرایت بیماری

بحث در مفاد تعبیر «لَا عَدْوَى» بود که ظاهر بدوی آن نفی قانون سرایت و واگیر بیماری است. گفتیم از آنجا که سرایت و واگیر بیماری یک تجربه قطعی بشری و واقعیت و حقیقت وجدانی است و لذا نمی‌تواند مراد از این روایت نفی سرایت و واگیر باشد. گفته شد در مراد این روایت چند احتمال وجود دارد. یک احتمال که ما مطرح کردیم این بود که مراد از نفی سرایت، نفی واگیر در همان بیماری جرب که در روایت مذکور است باشد. یعنی مرتکز اذهان مردم در آن زمان واگیر بودن جرب است، روایت در صدد نفی واگیر در همین مورد است نه اینکه روایت در صدد نفی مطلق واگیر و سرایت (که امری قطعی و وجدانی است) باشد. در توضیح این احتمال گفتیم وقتی اصل سرایت قطعی و مرتکز در اذهان بوده است، این ارتکاز عرفی مانند قرینه متصل مانع شکل‌گیری عموم و اطلاق می‌شود و نمی‌توان با عموم و اطلاق از ارتکازات عرفی ردع کرد بلکه ردع ارتکازات عرفی نیازمند تصریح به ذکر است. آنچه باعث شده است از این روایت نفی مطلق سرایت و واگیر فهمیده شود نگاه استقلالی به این تعبیر است در حالی که برای فهم مراد از این تعبیر باید آن را با توجه به ملاسبات و کلمات قبل و بعد و ارتکازات عرفی در نظر گرفت نه به صورت مستقل و بریده از کلام و این مساله باعث برداشت‌های ناصواب متعددی از روایات مختلف شده است که اگر فرصت کردیم به برخی از آنها اشاره خواهیم کرد.

با این احتمال روایت با مساله واگیر و سرایت که قطعی و مسلم است منافاتی نخواهد داشت و بلکه در برخی روایات به مساله سرایت اشاره شده است و از جمله آنها روایت امر به فرار از فرد مبتلا به جذام است.

رُويَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ جَعْفَرِ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لَكُمْ أَيْتُهَا الْأُمَّةُ أَرْبَعًا وَعِشْرِينَ خَصْلَةً وَنَهَاكُمْ عَنْهَا ... وَ كَرِهَ أَنْ يُكَلَّمَ الرَّجُلُ مَجْذُومًا إِلَّا أَنْ يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ قَدْرُ ذِرَاعٍ وَقَالَ فَرَّ مِنَ الْمَجْذُومِ فِرَارَكَ مِنَ الْأَسَدِ (من لايحضره الفقيه، جلد ۳، صفحه ۵۵۷)

در این روایت هم امر شده است که در حال تکلم با مجذوم از او فاصله بگیرد و هم اینکه با او رفت و آمد نداشته باشید.

یا همان روایتی که در مورد طاعون و نهي از دخول و خروج به شهری که طاعون در آن وجود دارد نقل کردیم و گفتیم مستفاد از آن همین منع رفت و آمد برای جلوگیری از سرایت بیماری است.

که بعدا در ضمن روایات مثبت واگیر و سرایت به آنها اشاره خواهیم کرد.

احتمال دوم که در کلمات چند تن از علماء مذکور است نفی استقلال سرایت و واگیر در تاثیر است. یعنی روایت در صدد نفی تاثیر سرایت و واگیر مطلقا نیست بلکه در صدد نفی استقلال سرایت و واگیر در تاثیر

است و اینکه سرایت و واگیر هم مشمول اراده و مشیت الهی است و مانند سایر اسباب و علل مخلوق خداوند است. طبق این احتمال مفاد روایت حتی نفی سرایت در مورد روایت (جرب) هم نیست.

از مرحوم علامه مجلسی در مرآة العقول همین احتمال را نقل کردیم اما از کلام ایشان در بحار استفاده می‌شود که آنچه نقل کردیم کلام طیبی است نه کلام خود ایشان. (بحار الانوار، جلد ۵۵، صفحه ۳۱۹)

از جمله کسانی که همین احتمال را پذیرفته است مرحوم مولی صالح مازندرانی در شرح کافی است. ایشان در مقام جمع بین این روایت و همین روایت امر به فرار از مجذوم گفته است:

وقیل لیس المراد به ابطاله و قد قال رسول الله صلی الله علیه و آله «فر من المجذوم فرارک من الاسد» و انما المراد به نفی ما یعتقدونه من أن تلك العلة المعدية مؤثرة بنفسها مستقلة في التأثير فاعلمهم أن الامر لیس كذلك و انما هو بمشيئة الله تعالى و فعله و بین بقوله «فر من المجذوم فرارک من الاسد» أن مداواة ذی العلة أحد أسباب العلة فلیتق كما يتقی الجدار المائل و قد يرجح هذا القول من حيث أنه یقع به الجمع بین الاحادیث. و أجاب الاولون عن حدیث الفرار بأنه أمر بالفرار من المجذوم خوف أن تقع العلة فیعتقد أن العدوی حق (شرح الکافی، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۷)

احتمال سوم: مراد از این تعبیر نفی سرایت و واگیر نیست بلکه برای نفی برخی از آثار واگیر است. در حقیقت نفی موضوع به داعی نفی آثار است نه به داعی حکایت از واقع و تکوین که واگیر و سرایت نیست. استعمال این ترکیب در این معنا بسیار متداول است و تعابیری مثل «لا ضرر»، «لا حسد»، «لا طیرة»، «لا شؤم» و ... همه از این موارد است یعنی مراد نفی وقوع خارجی حسد و ضرر و طیرة و ... نیست بلکه منظور نفی ترتیب آثار است. یعنی مثلاً بر فال بد زدن یا حالت حسادت و ... ترتیب اثر ندهید و گرنه وقوع حسد در خارج مسلم و روشن است و لذا روایت در صدد نفی یک امر وجدانی و واقعی نیست بلکه مراد نفی ترتیب آثار است. مراد «لَا عَدْوَى» هم این است که بر احتمال وقوع سرایت و واگیر ترتیب اثر ندهید به اینکه از آن شهری که بیماری در آن است فرار کنید. اثر طبیعی احتمال سرایت مثل طاعون این است که فرد از آن شهر فرار کند و حضرت از آثار نفی می‌کنند یعنی از آن شهر فرار نکنید. این تعبیر مثل لا ربا بین الوالد و الولد است که یعنی اثری که بر ربا هست در ربای بین والد و ولد نیست نه اینکه ربا بین آنها واقع نمی‌شود چون ربای بین والد و ولد تکویناً واقع می‌شود و لذا مراد نفی وقوع تکوینی ربا نیست بلکه مراد نفی اثر است. بنابراین روایت در صدد نفی ترتیب آثار (مثل فرار) است. ظاهراً مرحوم صاحب وسائل چنین چیزی از روایت فهمیده‌اند و لذا عنوان باب را «بَابُ كَرَاهَةِ الْحَدْرِ مِنَ الْعَدْوَى وَ كَرَاهَةِ الصَّفْرِ لِلدَّابَّةِ وَ غَيْرِهَا» ذکر کرده‌اند. هر چند ما اثر را فرار و خروج از بلد دانستیم و مرحوم صاحب وسائل به صورت عام ذکر کرده‌اند.

آنچه در این احتمال مهم است، تطبیق آن بر مورد روایت است که شاید به نکته عدم واقعیت سرایت در خصوص جرب باشد. نتیجه اینکه تطبیق این تعبیر بر مورد روایت از باب نفی وقوع حقیقی است نه نفی ترتیب آثار، اما عموم این تعبیر به لحاظ نفی ترتیب آثار است.

احتمال چهارم: مراد از این تعبیر نفی وقوع سرایت باشد اما مراد نفی مطلق وقوع نیست بلکه مراد نفی اطلاق وقوع است. یعنی روایت در صدد نفی آنچه موهوم بوده است که با خیلی امور و از هر بیمار و هر نوع بیماری به سرایت معتقد می‌شده‌اند است و اینکه این طور نیست که با هر چیزی سرایت محقق می‌شده

است یا هر بیماری سرایت کند نه اینکه روایت در صدد نفی مطلق وقوع حتی فی الجملة هم باشد و این کاملاً با آنچه الان علم به آن رسیده است سازگار است چون از نظر علم هم هر بیماری مسری نیست. پس روایت می گوید هر بیماری مسری نیست نه اینکه هیچ بیماری مسری نیست. روایت ناظر است به آنچه در اذهان مرتکز بوده است و آن اعتقاد به سرایت هر بیماری است.

احتمال پنجم: از کلام مرحوم مولی صالح مازندرانی قابل استفاده است. طبق این احتمال مراد از «لَا عَدْوَى» نفی وقوع خارجی سرایت و واگیر است و این یک عام قابل تخصیص است.

احتمال چهارم این بود که مراد از این تعبیر نفی عموم است نه عموم نفی، اما این احتمال پذیرش عموم نفی است اما آن را قابل تخصیص می دانند.

«و الظاهر انه «ع» أكل معهم في اناء واحد وفيه دلالة على جوازه مصاحبة المجذوم و معاشرته و مواكفته و يؤيده ما رواه المصنف في كتاب الروضة عن أبي عبد الله «ع» قال «ان اعرابيا اتى رسول الله «ص» فقال يا رسول الله انى اصيب النشاة و البقرة و الناقة بالثمن اليسير و بها جرب فاكراه شراءها مخافة ان يعدى ذلك الجرب ابلى و غنمى، فقال له رسول الله «ص» يا أعرابي فمن أعدى الاول ثم قال رسول الله «ص» لا عدوى و لا طيرة- الحديث» يعنى لا تجاوز العلة صاحبها الى غيره

و مثل هذه الرواية بعينها موجود من طرق العامة أيضا و هو لا ينافى الرواية المشهورة عندنا و عندهم و هي «فر من المجذوم فرارك من الاسد» فليل للجمع بينهما أن حديث الفرار ليس للوجوب بل للجواز أو الندب احتياطاً خوف ما يقع في النفس من أمر العدو و السرية و حديث الاكل و المجالسة للدلالة على الجواز سيما اذا لم يوجس في النفس خوف العدو.

و مما يؤيد ذلك ما روى من طرق العامة عن جابر أنه (ص) أكل مع المجذوم فقال «أكل ثقة بالله و توكلنا عليه» و من طرفهم أيضا ان امرأة سألت بعض أزواجه «ص» عن الفرار من المجذوم فقال كلا و الله و قد قال رسول الله «ص» لا عدوى، و قد كان لنا مولى اصابه ذلك فكان يأكل في صحافي و يشرب من قداحي و ينام على فراشي.

و قال بعض العامة حديث الاكل ناسخ لحديث الفرار، و رده بعضهم بأن الاصل عدم النسخ على أن الحكم بالنسخ يتوقف على العلم يتأخر حديث الاكل و هو غير معلوم

و قال بعضهم للجمع ان حديث الفرار على تقدير وجوبه انما كان لخوف أن يقع في العلة بمشية الله فيعتقدان العدوى حق.

أقول بقي احتمال آخر لم يذكره أحد و هو تخصیص حديث لا عدوى بحديث الفرار مع حمل الفرار على الوجوب و أكل المعصوم معه لا يدل على جواز ذلك لغيره لعلمه بأن الله تعالى يحفظه عن تعدى العلة إليه، ثم لو قيل بوجوب الفرار فمنعه من المسجد و الاختلاط بالناس و الدخول على الحمامات غير بعيد، و قال عياض: اذا كثر المجذومون فقال الاكثر يؤمرون ان ينفردوا في موضع عن الناس و لا يمنعون من التصرف في حوائجهم، و قيل لا يلزمهم الانفراد و لم يختلف في القليل أنهم لا يمنعون و لا يمنعون من صلاة الجمعة

مع الناس و يمنعون من غيرها، و لو تضرر أهل قرية من جذماء يشاركونهم في الماء فان قدروا على أن يستنبطوا ماء لانفسهم فعلوا و الا استنبط لهم الآخرون أو يقيمون من يسقى لهم و إلا فهم أحق بنصيبهم.»
(شرح الكافي، جلد ۸، صفحه ۳۳۴)

شاید ایشان در آن قسمت که می فرماید امام علیه السلام به عدم سرایت جذام به او علم دارد ناظر به این جهت باشد که امام همان طور که از گناه و خطا معصوم است از بیماری‌هایی که موجب تنفر مردم است مثل جذام هم معصوم است و لذا امام می داند که خداوند او را حفظ می کند و به این بیماری مبتلا نمی شود.

بحث هنوز باقی است و احتمالات دیگری در کلمات علماء و فقهاء مذکور است که باید به آنها هم اشاره کنیم و چون بحث مهمی است که متأسفانه مورد سوء استفاده برخی قرار گرفته است باید به دقت مورد بررسی قرار بگیرد و مردم باید بدانند از نظر فقهاء مساله بیماری و واگیر آن یک امر پذیرفته شده است که حتی احتمال آن نیز منجز است چه برسد به وقوع قطعی اش. ادامه بحث خواهد آمد ان شاء الله.